

دکتر رابرت چیشولم، ساموئل او، ۲ جلسه ۲ اول سموئیل ۲

© ۲۰۲۴ رابرت چیشولم و تد هیلدبرانت

این دکتر رابرت چیشولم در حال تدریس در مورد کتاب‌های اول و دوم سموئیل است. این جلسه دوم، اول سموئیل ۱۲-۱۳ است. بی‌احترامی می‌تواند کشنده باشد.

در درس بعدی، به بررسی اول سموئیل، فصل ۲، آیات ۱ تا ۳۶ خواهیم پرداخت. به یاد دارید که در بخش اول اول سموئیل، فصل او سپس در فصل ۲ و آیه ۱۱، حنا پرداختیم و دیدیم که موضوع اصلی داستان حنا این است که خداوند پیروان وفادار خود را تبریئه می‌کند. حنا به خداوند وفادار ماند.

او برای بچه‌دار شدن به همه پرستش‌ها روی نیاورد. او به خداوند وفادار ماند. او در بحبوحه ظلم و ستمش به خداوند روی آورد و خداوند از او حمایت کرد.

او به او پسری داد و او از خداوند به خاطر این موضوع تشکر کرد و همچنین تجربه خود را به عنوان پیشگویی از آنچه خداوند برای اسرائیل انجام خواهد داد، دید. و البته، با پیشرفت در کتاب، خواهیم دید که خداوند همان کاری را که برای حنا انجام داده بود، برای اسرائیل نیز انجام خواهد داد. پسرش سموئیل بخش بسیار مهمی از این ماجرا خواهد بود.

او از بسیاری جهات، همانطور که در تثنیه پیش‌بینی شده بود، پیامبری مانند موسی خواهد بود. او همان رهبری خواهد بود که اسرائیل به آن نیاز دارد. چیزی که در ادامه فصل دوم خواهیم دید این است که الی و پسرانش در داستان برجسته‌تر می‌شوند و تضادی بین آنها و سموئیل وجود خواهد داشت.

من این بخش خاص را «بی‌احترامی می‌تواند کشنده باشد» می‌نامم، و این همان چیزی است که الی و پسرانش قرار است کشف کنند. ایده اصلی این بخش را اینگونه بیان می‌کنم. خداوند با کسانی که با او با تحقیر رفتار می‌کنند مخالفت می‌کند و نعمت‌های وعده داده شده خود را از کسانی که او را تحقیر می‌کنند، دریغ می‌کند. بنابراین، پیش از این، می‌بینیم که خداوند از پیرو وفادارش هانا حمایت می‌کند.

در اینجا می‌بینیم که او مجازات کسانی را که با او با تحقیر رفتار می‌کنند اعلام می‌کند و نعمت‌هایش را از آنها دریغ خواهد کرد. و آنچه که ما در ادامه فصل ۲ و سپس ۳ و ۴ خواهیم دید، این است که واقعاً این تضاد آشکار وجود خواهد داشت. تمرکز بر پسران الی در آیات ۱ تا ۷ فصل ۲ خواهد بود. سپس به سموئیل برمی‌گردیم و در واقع هانا در این مرحله صحنه را ترک می‌کند، اما یک بار دیگر درباره رابطه هانا با سموئیل و رشد سموئیل خواهیم خواند و سپس به پسران الی باز خواهیم گشت.

به طور خلاصه، سپس توصیفی از سموئیل خواهیم داشت، اما تمرکز آیات ۲۷ تا ۳۶ بر روی الی و پسرانش خواهد بود. مردی از خدا ظاهر می‌شود و اعلام می‌کند که خدا قرار است الی و پسرانش را داوری کند. و سپس به فصل ۳ می‌رویم و دعوت سموئیل به عنوان یک پیامبر را در تضاد با داوری که بر الی و پسرانش نازل می‌شود، می‌بینیم.

بنابراین، ما اینجا به نوعی به عقب و جلو خواهیم رفت و این تضاد را خواهیم دید. و سموئیل به دلیل دیگری نیز شخصیت مهمی در کتاب است. او کسی خواهد بود که شائول را از پادشاهی برکنار و داوود را به عنوان پادشاه مسح خواهد کرد.

بنابراین، یکی از کارهایی که نویسنده در این بخش انجام می‌دهد، اثبات اعتبار سموئیل به عنوان پیامبر خداوند است، زیرا کل کتاب تا حدی به گونه‌ای طراحی شده است که به خوانندگان اسرائیلی باستان نشان دهد که شائول در واقع توسط خدا طرد شده و داوود پادشاه برگزیده است. در این میان تنش‌هایی وجود داشت. برخی افراد به شائول وفادار بودند و بنابراین کتاب تا حدی سعی دارد نشان دهد که داوود برگزیده است، نه شائول.

شما باید شائول را پشت سر بگذارید. او طرد شد. آینده از آن داوود و خاندان اوست و بنابراین بسیار مهم است که اعتبار سموئیل را به عنوان پیامبر خداوند تثبیت کنید زیرا او در تمام این موارد نقش مهمی خواهد داشت.

او کسی است که قرار است نزد شائول بیاید و بگوید خداوند تو را رد کرده است و او کسی است که قرار است نزد داوود بیاید و بگوید تو پادشاه جدید هستی. بنابراین این بخشی از چیزی است که اینجا در حال وقوع است. همچنین، آنچه برای الی و پسرانش اتفاق می‌افتد، پیشگویی از آنچه برای شائول و پسرانش اتفاق خواهد افتاد، است.

برخی ممکن است گفته باشند، خب، شائول توسط خداوند انتخاب شده بود. خب، با خواندن سموئیل، می‌توانستید برگردید و بگویید که الی هم همینطور بود، اما این از او محافظت نمی‌کرد. خدا می‌خواست از طریق الی کارهای بزرگی انجام دهد، اما وقتی الی و پسرانش با او با تحقیر رفتار کردند، خداوند آنها را رد کرد و همین کار را با شائول نیز انجام داد.

بنابراین، نوعی ارتباط ادبی بین الی و پسرانش و شائول وجود دارد و همچنین یک ارتباط ادبی بین حنا، سموئیل و داوود وجود دارد. بنابراین، با در نظر گرفتن این توضیحات مقدماتی، بیایید به متن پردازیم. به یاد داشته باشید که القانه به خانه‌اش در راه رفت و سموئیل در حضور خداوند تحت نظر الی کاهن خدمت می‌کند.

اینجا بود که ما داستان را تمام کردیم. و سپس در آیه ۲، آغاز یک قسمت جدید در داستان را داریم. این موضوع در متن عبری با قرار گرفتن فاعل در ابتدا نشان داده شده است.

این یکی از راه‌هایی است که آنها تقسیم‌بندی پاراگراف‌ها و قسمت‌های جدید و از این قبیل چیزها را نشان می‌دهند. و پسران الی که به طور خلاصه در ابتدای فصل اول به آنها اشاره شد، اکنون در مرکز توجه قرار می‌گیرند. بنابراین، ما به وضوح در یک قسمت متفاوت هستیم.

پسران ایلی مردان شروری بودند. نویسنده از اصل ماجرا طفره نمی‌آورد. و کلمه «بلیه» هم هست که در فصل اول در موردش صحبت کردیم. جایی که حنا به ایلی گفت وقتی ایلی او را به مستی متهم کرد، من را زنی بی‌ارزش و شرور، دختر بلیه، ندان.

من از آن نوع آدم‌ها نیستم. اما حالا راوی دارد درباره پسران ایلی نظر می‌دهد و کلمه «بلیا» به معنای بی‌ارزش، در مورد آنها صدق می‌کند. بنابراین، ایلی، که مثل همیشه گیج شده بود، فکر می‌کرد هانا از آن نوع آدم‌هاست، در حالی که در واقع پسران خودش از آن نوع بودند.

شخص.

و بنابراین، پسران عیلی مردان شروری بودند. آنها هیچ احترامی برای خداوند قائل نبودند. و این به معنای واقعی کلمه به این معنی است که آنها خداوند را نمی‌شناختند.

اما آنها خداوند را می‌شناختند. آنها درباره خداوند می‌دانستند. آنها می‌دانستند خداوند کیست.

گذشته از همه اینها، آنها در معبد او خدمت می‌کردند. بنابراین، آنها می‌دانستند خداوند کیست. اما گاهی اوقات در زبان عبری وقتی از کلمه «دانستن» استفاده می‌شود، آن را به معنای به رسمیت شناختن اقتدار کسی به کار می‌برد.

و بنابراین، آنها اقتدار خداوند را به رسمیت نشناختند. آنها ممکن است در ظاهر از آن حمایت کرده باشند، اما این چیزی نیست که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم. آنها با اعمال خود نشان دادند که خداوند را به این معنا که او را به عنوان کسی که بر آنها اقتدار دارد، نمی‌شناختند.

بنابراین، پسران عیلی مردان شروری بودند. آنها هیچ احترامی برای خداوند قائل نبودند. آنها واقعاً خداوند را به آن معنایی که قرار است خداوند را بشناسید، نمی‌شناختند.

به یاد داشته باشید در ارمیا ۲۲ پادشاه فعلی به مردم ظلم می‌کند و خداوند از طریق پیامبرش با او روبرو می‌شود و می‌گوید، شما باید مانند یوشیا باشید که به فقرا و نیازمندان اهمیت می‌داد. و آیا این به معنای شناختن من نیست؟ یوشیا خداوند را به این معنا می‌شناخت که می‌دانست وظیفه او به عنوان پادشاه خداوند تحت حاکمیت خداوند، مراقبت از فقرا و نیازمندان است. این در قانون بود و او اقتدار خداوند را به رسمیت می‌شناخت، از آنچه قانون می‌گفت اطاعت می‌کرد و نشان می‌داد که واقعاً خداوند را می‌شناخت.

رسم کاهنان با مردم این بود که هر وقت کسی قربانی می‌کرد و گوشت در حال پختن بود، خدمتکار کاهن با چنگالی سه شاخه در دست می‌آمد و آن را در تابه یا دیگ یا ... فرو می‌برد.

دیگ یا قابلمه بود و کاهن هر چه را که چنگال بالا می‌آورد، برای خود برمی‌داشت. و ممکن است فکر کنید، خب، چه اشکالی دارد؟ این کاهنان بیچاره باید غذا بخورند. خب، اگر به قانون برگردید، چندین بخش وجود دارد که در مورد سهم‌هایی که برای کاهنان بوده صحبت می‌کند.

و کاهن حق نداشت همین‌طوری بیاید و هر چه می‌خواهد بردارد. و من مطمئنم که آنها فهمیده بودند که چگونه بهترین قسمت‌های حیوان را بردارند. بنابراین، کاری که آنها واقعاً اینجا انجام می‌دهند این است که از خداوند دزدی می‌کنند.

اینگونه بود که آنها با تمام بنی‌اسرائیلی که به شیلوه می‌آمدند، رفتار می‌کردند. اما حتی قبل از اینکه چربی سوزانده شود، و به یاد داشته باشید وقتی قربانی‌ای برای خداوند می‌برید، خداوند چربی را می‌گیرد. و ممکن است فکر کنید، چرا؟ وقتی گوشت می‌خورم، چربی نمی‌خواهم.

اما این بهترین قسمت گوشت محسوب می‌شد. و بنابراین، متعلق به خداوند بود. اما حتی قبل از اینکه چربی سوزانده شود و سهم مناسب خداوند به او داده شود، خدمتکار کاهن می‌آمد و به مردی که قربانی می‌کرد می‌گفت، مقداری گوشت برای کباب کردن به کاهن بده.

او گوشت پخته را از شما قبول نمی‌کند، بلکه فقط گوشت خام را. و اگر آن مرد به او می‌گفت: «اول بگذار چربی بسوزد، اول باید سهم خداوند پرداخت شود، و بعد هر چه می‌خواهی بردار.» آن وقت خدمتکار جواب می‌داد: «نه، همین الان بده.»

اگر این کار را نکنی، به زور آن را می‌گیرم. و ظاهراً کاری که آنها وقتی گوشت خام به دستشان می‌رسید انجام می‌دادند، این بود که قبل از اینکه خداوند حتی سهمش را بگیرد، بخشی از آن را مطالبه می‌کردند. و سپس وقتی گوشت می‌جوشید، دوباره با چنگال سه شاخه خود می‌آمدند و بیشتر برمی‌داشتند.

بنابراین، آنها خود را به اصطلاح، با ولع از گوشتی که برای خداوند قربانی می‌شود، می‌خورند. بله، آنها قرار بود سهم مناسب خود را در زمان مناسب داشته باشند، اما آنها کاملاً اشتباه می‌کردند. و از دیدگاه خداوند، این آنها را شرور کرد.

این گناه آن مردان جوان در نظر خداوند بسیار بزرگ بود، زیرا آنها با قربانی خداوند با تحقیر رفتار می‌کردند. و شما این تصور از گناه کبیره را دارید. این نوع عبارات در جاهای دیگر برای بت‌پرستی و زنا استفاده می‌شود، حتی آن را در فرهنگ می‌بینید.

اما این تنها جایی است که در نظر خداوند بسیار بزرگ است. بنابراین، ممکن است در ظاهر فکر کنید که کمی زیاده‌روی در خوردن گوشت، برای من خیلی جدی به نظر نمی‌رسد، اما نه، آنها دستورات خاصی را که در قانون آمده بود، نقض می‌کردند. آنها حریص بودند.

آنها مردمی حریص بودند. و از دیدگاه خداوند، این گناهی بسیار بزرگ در برابر خداوند بود. آنها با قربانی او با بی‌احترامی رفتار می‌کردند.

حالا یکی از این سوئیچ‌ها را داریم. می‌خواهیم در آیه ۸ به سموئیل پردازیم. اما در مورد سموئیل، او در حضور خداوند خدمت می‌کرد، پسری که جامه کاهنی از جنس کتان به تن داشت.

هر سال، مادرش برایش یک ردای کوچک می‌دوخت. می‌دانید، وقتی بچه‌ها بزرگ می‌شوند، باید لباس‌های نو داشته باشند. هر سال تحصیلی، باید لباس‌های جدیدی داشته باشند که حالا اندازه‌شان باشد، چون قدشان بلندتر شده است.

و بنابراین مادرش با یک ردای کوچک حاضر می‌شد و وقتی با شوهرش برای تقدیم قربانی سالانه می‌رفت، آن را برای او می‌برد. بنابراین، حنا سالانه سموئیل را می‌بند.
و عیلى القانه و همسرش را برکت می‌داد و می‌گفت: «خداوند از این زن به شما فرزندانى عطا فرماید تا جای کسی را که او برایش دعا کرد و به خداوند بخشید، بگیرند.»

و سپس آنها به خانه می‌رفتند. و خداوند به حنا لطف داشت. او باردار شد و سه پسر و دو دختر به دنیا آورد.

در همین حال، سموئیل پسر در حضور خداوند بزرگ شد. و اینجا اتفاقات ظریفی در جریان است. همانطور که می‌دانیم، با پیشرفت داستان، این را برای بار دوم می‌بینید.

هانا فرزندان بیشتری به دنیا می‌آورد. او علاوه بر سموئیل، سه پسر دیگر هم خواهد داشت. ایلی برخلاف هانا، دو پسری را که دارد از دست خواهد داد.

و سموئیل در حضور خداوند بزرگ می‌شود. و در زبان عبری، این فعل گادول است، به معنای بزرگ شدن. او در حال رشد است.

این همان ریشه‌ای است که برای گناه پسران الی استفاده شد. گناه آنها گدوله بود. گناه بزرگی بود.

اینها ظرافت‌هایی هستند که در زبان عبری با کلماتی که به هم مرتبط هستند می‌بینید و مترجمان به سادگی نمی‌توانند آنها را منعکس کنند زیرا آنها سعی می‌کنند بهترین کار را با یک کلمه خاص در یک زمینه خاص انجام دهند. بنابراین، با نگاه به متن عبری، اگر تمایل به مطالعه عبری دارید، به شما می‌گویم که بروید و این کار را انجام دهید. چیزهای بیشتری می‌بینید.

مثل این است که به متن با کیفیت اچ‌دی، مثلاً اچ‌دی رنگی، نگاه کنید، نه سیاه و سفید قدیمی یا چیزی شبیه به آن. بنابراین، سموئیل در حال رشد است. او در حال خدمت به خداوند است و این برخلاف پسران الی است.

حالا برگردیم. بنابراین، ما به وضوح این تضادها را داریم که توسعه یافته‌اند و متن فقط تغییر می‌کند و نام الی را در این مرحله ذکر می‌کند. حالا، الی که بسیار پیر بود، از هر کاری که پسرانش با تمام اسرائیل می‌کردند، شنید.

و حالا یک مورد جدید داریم. و اینکه چطور آنها با زنانی که در ورودی خیمه اجتماع خدمت می‌کردند، می‌خواهید. این عبارت، این گفته در تمام شهادت‌های متنی ما وجود ندارد.

و بنابراین، برخی افراد استدلال می‌کنند که این مورد بعداً اضافه شده است. قبلاً ذکر نشده است. بعداً ذکر نشده است.

اما من فکر می‌کنم که این [جمله/جمله/...] بدیع است. چرا اینجا اضافه شده؟ خب، این فقط یک توضیح اضافی است تا نشان دهد که آنها چقدر پست و رذل بودند. و از نظر موضوعی با آنچه قبلاً دیده‌ایم ارتباط برقرار می‌کند.

آنها آدم‌های حریصی هستند که پر از طمع و شهوتند. آنها غذای زیادی می‌خواهند.
آنها می‌خواهند با زنان بخوابند.

و آنها دارند همین جا این کار را می‌کنند. ببخشید. آنها دارند همین جا، در خیمه اجتماع این کار را می‌کنند.

و بنابراین، به آنها گفت، چرا چنین کارهایی می‌کنید؟ من از همه مردم درباره این اعمال شرورانه شما می‌شنوم. نه، پسرانم، این گزارش خوبی نیست. و این کم لطفی است.

خبر خوبی نبود. او از اعمال بد گفت، اما نه خبر خوبی که من در میان قوم خداوند می‌شنوم. و سپس با آنها استدلال می‌کند.

اگر مردی علیه مرد دیگری گناه کند، خدا می‌تواند برای او میانجیگری کند. به عبارت دیگر، خدا می‌تواند به عنوان میانجی عمل کند و تضمین کند که عدالت اجرا می‌شود. اما اگر مردی علیه خداوند گناه کند، چه کسی برای او شفاعت خواهد کرد؟ وقتی شما علیه خداوند گناه می‌کنید و او شما را داوری می‌کند، چه کسی به عنوان وکیل مدافع شما در برابر خداوند خواهد ایستاد؟ شما در موقعیت بسیار خطرناکی هستید.

و بنابراین، به نظر می‌رسد که الی اینجا کار درست را انجام می‌دهد. او پسرانش را سرزنش می‌کند. او پسرانش را اصلاح می‌کند.

اما همانطور که خواهیم دید، این از دیدگاه خداوند کافی نیست. الی در جایگاه قدرت است و می‌توانست به این وضعیت پایان دهد. او می‌توانست پسرانش را اخراج کند.

اما تنها کاری که او می‌کند سرزنش آنهاست. و از دیدگاه خداوند، این کافی نیست. و هیچ فایده‌ای ندارد.

با این حال، پسرانش به سرزنش پدرشان گوش ندادند. و در این مرحله، ممکن است فکر کنید، چهار. چهار.

آنها آدم‌های رذلی بودند که اصلاً به حرف منطق گوش نمی‌دادند. اما نه، این جالب است. زیرا خواست خداوند این بود که آنها را به هلاکت برساند.

شاید با خودتان فکر کنید، چرا به حرف پدرشان گوش ندادند؟ دیگر برای این حرف‌ها خیلی دیر شده بود. و این یک متن ترسناک است، زیرا چیزی که اینجا می‌بینیم این است که این افراد زیاده‌روی کرده‌اند. آنها از خط قرمز خداوند عبور کرده‌اند، و خداوند تصمیم گرفته است که من آنها را خواهم کشت.

من آنها را از زمین بازی بیرون خواهم کرد. اگر الی این کار را نکند، من این کار را خواهم کرد. و بنابراین، این را در جای دیگری از عهد عتیق می‌بینید، جایی که خداوند به نقطه‌ای می‌رسد که تصمیم می‌گیرد خیلی دیر شده است.

همین اتفاق برای رحبعام در کتاب پادشاهان می‌افتد. او پسر سلیمان است که پادشاه جدید می‌شود، و سلیمان کمی با نیروی کار شمالی ظالمانه رفتار کرده بود، و آنها نزد رحبعام می‌آیند و می‌گویند، پدرت واقعاً به ما ظلم کرد، و بنابراین ما دوست داریم که تو منصف‌تر باشی و کمی بار ما را سبک‌تر کنی. و او به دو گروه مختلف گوش می‌دهد.

بزرگترها می‌گویند باید با حرف آنها موافقت کنی. اما رفقای کوچکترش به او می‌گویند نه، فقط به آنها بگو که قرار است از پدرت سختگیرتر باشی.

این کاریه که اون انجام می‌ده.

و ممکن است فکر کنید، وای، چه کار احمقانه‌ای، اما بعد متوجه شدیم که این از جانب خداوند است، زیرا خداوند تصمیم گرفته است که سلیمان را به خاطر بت‌پرستی‌اش داوری کند، و این اولین قدم در این راه است. و بنابراین، خداوند گاهی اوقات وارد عمل می‌شود.

خیلی دیر شده. و او سنگدل خواهد شد. او مردم را، رومیان، ایه گناهشان تسلیم خواهد کرد.

و این اتفاقی است که اینجا افتاده است. متأسفانه، الی پسرانش را به موقع توبیخ نکرد. او باید آنها را از مقامشان برکنار می‌کرد.

او این کار را نکرد، و بنابراین به نقطه‌ای رسیده‌ایم که خداوند حتی به آنها اجازه نمی‌دهد به منطق گوش دهند. اگر آنها تمایل به این کار داشتند، و من باور ندارم که داشتند، اما اگر تمایل به انجام این کار داشتند، حتی در آن زمان، خداوند مداخله می‌کرد و می‌گفت، نه، خیلی دیر شده است. شما همین نوع چیز را در سخت شدن فرعون می‌بینید.

فرعون بارها پیام خدا را رد می‌کند، و خداوند پس از انجام این کار، او را سخت‌دل خواهد کرد. و پسر، حالا برگردیم به سموئیل، ببینید که چطور به عقب برگشته، و سموئیل پسر همچنان از نظر قد و قامت رشد می‌کرد و مورد توجه خداوند و مردم قرار می‌گرفت. و بنابراین، او در حال رشد است، و همینطور هم هست، و کلمه «tov» به نفع آنها، به خوبی او، در مورد او استفاده می‌شود.

الی، پسرانش کارهایی انجام می‌دهند که در زبان عبری به آن لو تووا می‌گویند. آنها خوب نیستند، اما سموئیل، در نظر خداوند، با خوبی مشخص می‌شود، بنابراین او از جانب خداوند مورد لطف است، و بنابراین دوباره این تضاد بین دو گروه وجود دارد. حال آیه ۲۷، اکنون یک مرد خدا، عبارتی که در این مورد خاص از یک پیامبر استفاده می‌شود، یک مرد خدا نزد الی آمد و به او گفت، این چیزی است که خداوند می‌گوید، آیا من خودم را به وضوح به خانواده پدرت آشکار نکردم وقتی که آنها در مصر تحت فرعون بودند؟ و در این مورد خاص، خانواده پدر، این هارون است، هارونی که برای کاهنی فراخوانده شد، و

من پدرت هارون را از میان تمام قبایل اسرائیل برگزیدم تا کاهن من باشد، به قربانگاه من بیاید، بخور بسوزاند و در حضور من جامه مخصوص کاهنان (ایفود) بپوشد.

بعداً در کتاب سموئیل درباره اینکه ایفود چه بود صحبت خواهیم کرد. کاهنان از آن برای تشخیص اراده خدا استفاده می‌کردند، اما وقتی نقش برجسته‌تری در داستان ایفا می‌کند، بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد. همچنین تمام هدایای آتشین بنی‌اسرائیل را به خاندان پدرت بخشیدم، بنابراین به پدرت، هارون، مقام کاهنی برجسته‌ای دادم تا واسطه بین من و قوم باشد.

آنها به قربانگاه خواهند رفت، بخور خواهند سوزاند، و من برایشان غذا فراهم کردم. من تمام قربانی‌هایی را که بنی‌اسرائیل با آتش تقدیم می‌کردند به آنها دادم. چرا قربانی و قربانی مرا که برای سکونتگاه خود مقرر کرده‌ام، تحقیر می‌کنید؟ چرا با فربه کردن خود با بهترین قسمت‌های هر قربانی که قوم من اسرائیل تقدیم می‌کنند، پسران خود را بیش از من گرامی می‌دارید؟ خب، این خیلی جالب است.

شاید بهتر باشد به آیات قبلی برگردید و از الی دفاع کنید. خب، او حرفش را زد، او کار پسرانش را تأیید نکرد.

او چیزی به آنها گفت، اما از دیدگاه خداوند، اعمال رساتر از کلمات هستند، و این برای ما بسیار مهم است که به خاطر داشته باشیم زیرا ما تمایل داریم که خوب صحبت کنیم. ما در کلیسا حاضر می‌شویم، خداوند را می‌پرستیم، همه چیزهای درست را می‌گوییم، دعا می‌کنیم، سرودها را می‌خوانیم، اما خداوند می‌خواهد از ما اطاعت ببیند، و آنچه واقعاً می‌خواست، فکر می‌کنم، از الی در این زمینه اطاعت بود. او می‌خواست کاهن خود آن پسران سرکش را از مناصب برکنار کند، و او این کار را نکرد.

در واقع، وقتی مقداری از گوشتی را که از قوم خداوند گرفته بودند برایش آوردند، او آن را خورد. بنابراین، اگرچه او با کاری که آنها انجام می‌دادند موافق نبود، اما به نوعی در آن مشارکت داشت. او آنها را از سمت خود برکنار نکرد و ظاهراً مقداری از آن گوشت را خورد، و بنابراین خداوند او را به این خاطر خطاب می‌کند و می‌گوید، تو قربانی و نذر مرا بی‌اعتبار کردی.

تو بیشتر از من به پسرانت احترام می‌گذاری، و گاهی اوقات این برای والدین سخت است. می‌دونی، عیسی گفت که باید متنفر باشی. فکر می‌کنم از زبان اغراق‌آمیزی استفاده می‌کرد، اما ممکنه یه موقعیتی پیش بیاد که مجبور باشی از خانواده‌ات متنفر باشی و من رو انتخاب کنی، و بنابراین، در این مورد، الی نمی‌تونست هر دو حالت رو داشته باشه.

یا خداوند بود یا پسرانش، و اگرچه او آنها را سرزنش کرد، اما به اندازه کافی پیش نرفت، و تا جایی که به خداوند مربوط می‌شد، او با پسرانش است. بنابراین، خداوند، خدای اسرائیل، اعلام می‌کند، من قول داده بودم، به معنای واقعی کلمه همین الان گفتم، که خانه تو و خانه پدرت برای همیشه در حضور من خدمت خواهند کرد، اما اکنون، خداوند اعلام می‌کند، از من دور باد. کسانی که به من احترام می‌گذارند، من احترام خواهم گذاشت، اما کسانی که مرا تحقیر می‌کنند، تحقیر خواهند شد، و بنابراین خداوند اساساً می‌گوید، من با مردم همانطور رفتار می‌کنم که آنها رفتار می‌کنند.

من.

اگر به من بی‌احترامی کنی، از من بی‌بیزاری بجویی، آن را از من پس خواهی گرفت. اگر به من احترام بگذاری، من هم به تو احترام خواهم گذاشت. این اصلی است که من از آن پیروی خواهم کرد، و تو از حق خود برای خدمت به عنوان کاهن محروم شده‌ای.

زمانی فرا می‌رسد که من قدرت تو و قدرت خاندان پدرت را کاهش خواهم داد تا حتی یک پیرمرد هم در خاندان تو باقی نماند. بنابراین ظاهراً آنها به عنوان کاهن به کار خود ادامه خواهند داد، اما در آن خاندان با مشکل مواجه خواهند شد. آنها به زودی خواهند مرد و تو در خانه من پریشانی خواهی دید.

اگرچه به اسرائیل نیکی خواهد شد، اما در نسل تو هرگز پیرمردی وجود نخواهد داشت. پیری در این فرهنگ به عنوان نعمتی از جانب خدا تلقی می‌شود و آن نشانه نعمت الهی وجود نخواهد داشت. برعکس، برای کسانی که ...

مراقب باشید که این خانواده مورد لطف خداوند قرار نگیرد.

هر یک از شما را که از قربانگاه خود جدا نکنم، تنها برای این زنده خواهم ماند که چشمانتان را با اشک کور کنم و قلبتان را اندوهگین سازم. و همه فرزندان در عنفوان جوانی خواهند مرد. به نظر می‌رسد که او طوری صحبت می‌کند که انگار الی همه اینها زنده خواهد ماند، اما افسوس که او پیر است. او برای این چیزها زنده نخواهد ماند، اما در کتاب مقدس، اغلب اینگونه صحبت می‌شود.

ارتباط نزدیکی بین والدین و فرزندان، بین جد و نوادگان وجود دارد. برای مثال، در پیدایش ۲۸، خداوند به یعقوب وعده می‌دهد که چگونه فرزندانش در همه جهات پراکنده خواهند شد و می‌گویند که شما در شمال، جنوب، شرق و غرب پراکنده خواهید شد. خب، یعقوب نخواهد بود، اما این اتفاق از طریق فرزندانش خواهد افتاد، بنابراین خداوند در اینجا از چنین زبانی برای توصیف الی استفاده می‌کند.

اگر شما هم بودید و آن را می‌دیدید، اشکتان درمی‌آورد. بنابراین، این اتفاقی است که قرار است در نسل شما بیفتد، و اتفاقی که برای دو پسران، هافنی و فینیاس، می‌افتد. برای شما نشانه ای خواهد بود. هر دوی آنها در یک روز خواهند مرد، بنابراین یک نشانه اولیه وجود خواهد داشت که همه این اتفاقات قرار است رخ دهد، و هافنی و فینیاس در یک روز خواهند مرد، و این اتفاق خیلی سریع خواهد افتاد.

فصل چهارم، من برای خودم کاهنی امین برخوام انگیخت که مطابق آنچه در قلب و ذهنم است عمل خواهد کرد. من خانه او را محکم خواهم کرد و او همیشه در حضور مسح شده من خدمت خواهد کرد. و شما ممکن است فکر کنید، آیا این سموئیل است؟ و برخی استدلال می‌کنند که این یک تحقق اولیه داشته است، اما ما از بخشی از پادشاهان می‌دانیم که این به وضعیتی اشاره دارد که در زمان سلیمان رخ داد، زمانی که سلیمان نواده الی را تنزل مقام داد و او صدوق یا زادوق را به مقام کاهنی ارتقا داد، و آن یک نسل هارونی متفاوت از نسل الی بود، و بنابراین این اتفاق مدتی بعد رخ داد.

خاندان الی تنزل مقام یافت. آنها دیگر کاهنان اصلی اسرائیل نبودند و در آن مورد خاص، خاندان صادوق ارتقا یافتند. آنگاه هر کسی که از نسل تو باقی مانده باشد، خواهد آمد و برای گرفتن یک تکه نقره و یک تکه نان در برابر او تعظیم خواهد کرد و التماس خواهد کرد که مرا به مقام کاهنی منصوب کن تا بتوانم غذا بخورم.

و بنابراین، نوادگان شما تحقیر خواهند شد. آنها دیگر سلسله اصلی کاهنان نخواهند بود. این یک سلسله متفاوت خواهد بود و نوادگان شما در واقع خواهند آمد و برای غذا گدایی خواهند کرد.

و ممکن است فکر کنید، این کمی تند به نظر می‌رسد، اما چقدر مناسب است. این را اغلب در مورد قضاوت‌های خدا می‌بینید. مجازات با جرم مطابقت دارد.

چیزی که ما در قضاوت‌های خدا به آن عدالت شاعرانه می‌گوییم وجود دارد. آنها خودشان را با ولع از گوشتی که به طور نامناسب از مردم گرفته شده بود و متعلق به خدا بود، سیر می‌کردند، بنابراین انگار خداوند می‌گوید، بسیار خوب، شما می‌خواهید خودتان را با گوشتی که متعلق به من است، سیر کنید. روزی خواهد رسید که به سختی غذای کافی برای خوردن خواهید داشت و مجبور خواهید بود برای غذا التماس کنید.

بنابراین، این یک داستان بسیار بسیار غم‌انگیز است. همانطور که گفتیم، این داستان در چارچوب بزرگتر سموئیل اهمیت زیادی دارد، زیرا آنچه در اینجا داریم کاهنی است که به او وعده مقامی ابدی داده شده بود، و ممکن است فکر کنید، خب، اگر کلام خدا درست است، چگونه می‌تواند از آن دست بکشد؟ حالا او می‌گوید که این قرار نیست همیشگی باشد. اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ آیا خدا به وعده‌اش وفادار نیست؟ و این [وعده‌ی الهی] از او گرفته خواهد شد.

همین اتفاق برای شائول هم خواهد افتاد. خداوند قرار است به شائول وعده‌هایی بدهد. در واقع، خواهیم دید که او به شائول خواهد گفت: «من به تو یک سلسله ابدی می‌دادم، سلسله‌ای که تا ابد دوام بیاورد، اما تو گناه کردی، و بنابراین من این را برداشت می‌کنم.»

دور.

خب، شما هم همین مشکل را دارید. چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ خب، چیزی که باید بدانیم این است که وقتی با وعده‌های خداوند در عهد عتیق سر و کار داریم، همه آنها بی‌قید و شرط یا غیرقابل فسخ نیستند. خداوند این نوع عهد و پیمان‌ها را با مردم می‌بندد.

فکر می‌کنم او با ابراهیم یکی شد. وقتی به فصل ۲۲ می‌رسیم، فکر می‌کنم خداوند وعده‌اش به ابراهیم را قطعی و برگشت‌ناپذیر تأیید می‌کند. او از این وعده برنمی‌گردد.

فکر می‌کنم او در دوم سموئیل ۷ با داوود چنین می‌کند. احتمالاً با چند مورد دیگر آشنا نیستید، یکی که در اعداد با کاهنی به نام فینیاس می‌کند، و همچنین، یکی از این وعده‌ها را به کالیب می‌دهد. و بنابراین مواقعی وجود دارد که خداوند وعده‌ای غیرقابل فسخ می‌دهد. من در مورد اینکه بگویم بدون قید و شرط است تردید دارم، زیرا همیشه شرایطی برای این وعده‌ها وجود دارد.

اگر واقعاً می‌خواهند از نعمت به طور کامل بهره‌مند شوند، باید معیارهای خاصی را رعایت کنند. این را در دوم سموئیل ۷ در عهد داوود می‌بینید. اگر پسر ت به من خیانت کند و از من نافرمانی کند، باید او را تنبیه کنم.

بنابراین، نوعی شرط وجود دارد، اما من این وعده را لغو نمی‌کنم. شما همیشه آن وعده سلسله‌ای را خواهید داشت. اما همه وعده‌هایی که خدا می‌دهد به این شکل عمل نمی‌کنند.

گاهی اوقات آنها شرطی هستند. اگر اذرا آنجا باشد، پس واضح است که آنها شرطی هستند. خداوند گاهی اوقات می‌گوید، اگر از من اطاعت کنید، این اتفاق خواهد افتاد.

اما آنچه از بررسی متون مختلف مانند این متن متوجه می‌شویم، این است که گاهی اوقات وعده می‌تواند طوری بیان شود که گویی بی‌قید و شرط است. ممکن است فکر کنید که هیچ شرطی در نظر گرفته نشده است، اما با این وجود، به طور ضمنی مشروط است. و ما نمونه‌هایی از این نوع چیزها را می‌بینیم، جایی که خداوند پشیمان خواهد شد.

او نظرش را عوض خواهد کرد. او این را خواهد گفت، اما سپس به دلیل نافرمانی قومش، از این حرف منصرف می‌شود و مسیر عمل خود را تغییر می‌دهد. متن کلاسیک در این مورد در ارمیا فصل ۱۸ آمده است و فکر می‌کنم برای بررسی آن وقت کافی خواهیم گذاشت زیرا واقعاً متن کلیدی برای درک آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد، همین متن است.

در این مورد، خداوند با قوم خود، اسرائیل، سر و کار دارد و می‌خواهد آنها را تشویق کند که به سوی او بازگردند. او می‌خواهد به آنها هشدار دهد. و بنابراین این کلامی است که از جانب خداوند به ارمیا نازل شد، ارمیا ۱۸:۱، و سپس آیه ۲، به خانه کوزه‌گر بروید و در آنجا پیام خود را به شما خواهم داد.

بنابراین، به خانه کوزه‌گر رفته‌ام. کوزه‌گر مشغول ساختن کوزه‌های گلی است. می‌دانید، این شغل اوست.

او چیزهایی از گل رس می‌سازد. و من او را در حال کار با چرخ دیدم، اما کوزه‌ای که او با گل رس درست می‌کرد در دستانش خراب شد. بنابراین، کوزه‌گر آن را به شکل کوزه دیگری درآورد.

خب، او یک نوع کوزه در ذهن داشت، اما یک مشکلی در خاک رس وجود داشت. خاک رس نرم نبود. یک مشکلی وجود داشت.

خراب شد. و بنابراین او به جای دور انداختن آن تصمیم گرفت، آن را بردارد و به شکل کوزه‌ای از نوع دیگر با طرحی متفاوت درآورد و آن را به شکلی که برای او بهترین است، درآورد. آنگاه کلام خداوند بر من نازل شد، ای خاندان اسرائیل، آیا من نمی‌توانم با شما مانند این کوزه‌گر رفتار کنم، خداوند می‌گوید: مانند گل در دست کوزه‌گر، شما نیز در دست من هستید، ای خاندان اسرائیل.

اگر در هر زمانی اعلام کنم که ملتی یا پادشاهی باید ریشه کن، ویران و نابود شود، و اگر آن ملتی که به او هشدار می‌دهم از شرارت خود توبه کند، آنگاه من منصرف خواهم شد و بلایی را که قصد داشتم بر سر آن بیاورم، بر سر آن نخواهم آورد. بنابراین خداوند می‌گوید مواقعی وجود دارد که من

اعلام داوری بر یک ملت، اما اگر آن ملتی که من به او هشدار می‌دهم از شرارت خود توبه کند، من پشیمان خواهم شد و فاجعه‌ای را که برنامه‌ریزی کرده بودم بر آن تحمیل نخواهم کرد. به عبارت دیگر، در اینجا این تصور به شما دست می‌دهد که آخرین کاری که خداوند می‌خواهد انجام دهد، داوری کسی است.

او ترجیح می‌دهد که آنها توبه کنند و رابطه‌ای مناسب با او داشته باشند، اما پیامبر را می‌فرستد تا به آنها هشدار دهد با این امید که توبه کنند و او مجبور نباشد آنها را قضاوت کند. به نظر می‌رسد این همان چیزی است که ما اینجا می‌بینیم و دقیقاً همان چیزی است که بارها در عهد عتیق می‌بینیم، مانند یونس. یونس در نینوا ظاهر می‌شود، ۴۰ روز دیگر و نینوا نابود خواهد شد.

می‌خواهی با آن چه کار کنی؟ او نگفت که آیا، هیچ نشانه‌ای از شرط وجود ندارد. حالا می‌توان گفت، خب شاید این ۴۰ روز یک فرصت باشد. اگر خداوند فقط مصمم به نابودی ما بود، شاید این کار را می‌کرد.

پس چرا یک دوره انتظار ۴۰ روزه؟ می‌توان با این موضوع به نوعی هر دو راه را در پیش گرفت. پادشاه نینوا نمی‌داند چه کاری باید انجام دهد. در واقع، او می‌گوید ما می‌خواهیم کار هوشمندانه را انجام دهیم.

این پیامبر به ما هشدار داده است، بنابراین ما توبه خواهیم کرد و حیوانات را نیز در این توبه سهیم خواهیم کرد. ما آنها را از غذا محروم خواهیم کرد و آنها شروع به ماغ کشیدن و انجام هر صدایی که وقتی از غذا محروم شوند، می‌کنند.

همه ما توبه خواهیم کرد، زیرا، او می‌گوید، چه کسی می‌داند، می‌یودیا به زبان عبری، چه کسی می‌داند، شاید خدا توبه کند.

می‌دانید، او ممکن است توبه ما را ببیند. او اصلاً در مورد آن مطمئن نیست. و البته، متن در انتهای فصل سوم به ما می‌گوید که خداوند آنچه را که آنها انجام دادند دید و خداوند واقعاً از فرستادن داوری منصرف شد.

و سپس در فصل چهارم، یونس از این موضوع خوشحال نیست. او از ابتدا نمی‌خواست بخشی از پروژه احیای نینوا باشد. او نمی‌خواست بخشی از آن باشد.

او نمی‌خواست برود. اگر از خودتان می‌پرسید که چرا یونس فرار کرد، به خاطر ترس یا چیزی شبیه به آن نبود. او نمی‌خواست بخشی از این ماجرا باشد.

او فکر نمی‌کرد که نینواها لیاقت فرصتی برای توبه داشته باشند. آشوری‌ها کارهای بسیار زشتی را با مردم در سراسر جهان باستان خاور نزدیک انجام داده بودند و در دهه ۸۰۰ میلادی نیز کارهای بسیار زشتی را با اسرائیل انجام داده بودند. بنابراین، یونس از آشوری‌ها متنفر بود و فکر می‌کنم اگر من هم یک اسرائیلی بودم که در آن زمان زندگی می‌کردم، همین حس را داشتم.

او نمی‌خواست بخشی از این ماجرا باشد و بنابراین در فصل چهارم ناراحت است. او واقعاً عصبانی است. او عصبانی است و می‌گوید: «می‌دانستم این اتفاق می‌افتد چون تو چنین خدایی هستی.»

تو بردبار و صبور هستی و معمولاً از قضاوتی که تهدیدش کرده‌ای، کوتاه می‌آیی. این کاری است که باید انجام بدهی. و من می‌دانستم که این اتفاق اینجا می‌افتد و از این بابت خیلی ناراحتم.

و بنابراین، موردی وجود دارد که پیام به وضوح مشروط نبود. پادشاه نینوا در هیچ یک از این دو مورد مطمئن نبود، اما متوجه می‌شویم که پیام واقعاً مشروط بود. این اغلب در عهد عتیق صادق است.

در واقع، من فکر می‌کنم که این بیشتر اوقات اینطور است. و به همین دلیل است که در برخی از آیات خداوند می‌گوید: من مردی نیستم که نظرم را عوض کنم. او، در اول سموئیل، ۱۱۵ این را به شائول خواهد گفت.

خیلی دیر شده بود. مواقعی هست که خداوند می‌گوید، همین است، و بیانیهای صادر می‌کند که غیرقابل برگشت است. این اتفاقی است که قرار است بیفتد. اما همیشه اینطور نیست.

و بنابراین او به سادگی همین نکته را اینجا بیان می‌کند. و این همان چیزی بود که با الی و بعداً با شائول در جریان بود. خداوند وعده‌ای داد، اما این وعده‌ای غیرقابل فسخ نبود.

آنها مسئولیت داشتند که وفادار بمانند. مفهومش این بود که اگر این کار را نمی‌کردند، خداوند آن وعده را لغو می‌کرد. و این به معنای بی‌وفایی او نیست.

بعضی‌ها به این نگاه می‌کنند و می‌گویند، خب، اگر خداوند می‌تواند اینطور منصرف شود، نظرش را عوض کند، چطور می‌تواند تغییرناپذیر باشد؟ چون ما در الهیات تأیید می‌کنیم که خدا تغییرناپذیر است. او تغییرناپذیر است. خب، او در حال تغییر است.

اما بیایید در مورد تغییرناپذیری خدا و صفات او فکر کنیم. خدا خدای عشق است و خدا خدای رحمت و لطف است. و بنابراین، او به طور تغییرناپذیری چنین است.

این طبیعت اوست. بنابراین، او باید در روابطش قادر و مایل باشد که از داوری که بر کسی اعلام کرده است، صرف نظر کند تا رحمت و لطف خود را نشان دهد.

بنابراین، اگر به درستی در مورد آموزه تغییرناپذیری فکر کنید، متوجه می‌شوید که این موضوع با آن آموزه در تضاد نیست.

این به آن معنا نیست که خدا بی‌وفا است. خدا یک کامپیوتر در آسمان نیست که احکام بی‌قید و شرط صادر کند. نه، او با مردم در ارتباط است.

و در آن رابطه، او به امید بازگشت آنها هشدار خواهد داد. همچنین، آیه نهم، و اگر در زمان دیگری اعلام کنیم که قرار است ملتی یا پادشاهی ساخته و کاشته شود، و اگر در نظر من شرارت ورزد و از من اطاعت نکند، آنگاه در خوبی‌هایی که قصد داشتم برای آن انجام دهم، تجدید نظر خواهم کرد. این امر به روش دیگری نیز عمل می‌کند.

خدا از راه خواهد رسید و وعده برکت خواهد داد. و خب، شاید مجبور شود در این مورد تجدید نظر کند. نمونه خوبی از آن را در یوئیل، فصل دوم، می‌بینید، جایی که وعده داده شده است که خداوند از این روز به بعد همیشه قوم خود را برکت خواهد داد.

خب، این اتفاق نیفتاد. خداوند مجبور شد بارها پس از یوئیل، قوم خود را داوری کند، و چون آن وعده مشروط بود. اکنون، بنابراین، به مردم یهودا و ساکنان اورشلیم بگو، این همان چیزی است که خداوند می‌گوید.

بنگرید، من برای شما بلایی آماده می‌کنم و نقشه‌ای علیه شما می‌کشم. پس هر یک از شما از راه‌های بد خود بازگردید و راه‌ها و اعمال خود را اصلاح کنید. اما آنها پاسخ خواهند داد که این کار فایده‌ای ندارد.

ما به نقشه‌های خودمان ادامه خواهیم داد. هر یک از ما از سرسختی دل شریک خود پیروی خواهیم کرد. و بنابراین، در روزگار ارمیا، مردم پیام را رد کردند و خداوند مجبور شد آنها را داوری کند.

شما حتی این را در مورد عیسی در متی ۲۳ می‌بینید، همانطور که او به اورشلیم نگاه می‌کند و می‌گوید، ای اورشلیم، اورشلیم، چند بار خواسته‌ام، به یونانی، رفیق، خواسته‌ام تو را مانند مرغ مادر با جوجه‌هایش به سوی خود بیاورم، اما تو نمی‌خواهی، رفیق، همان فعل، تو نمی‌خواهی. و بنابراین، داوری در راه است. اراده ایده‌آل خداوند، اراده پیشین او، اراده پیشین او، این است که آنها توبه کنند.

اما وقتی این کار را نمی‌کنند، او خدای عادل است و نمی‌تواند ادامه این شر را تحمل کند. و بنابراین، اراده‌ی پیامدی او، نقشه‌ی دوم، به اصطلاح، اراده‌ی نه چندان ایده‌آل او، اما چیزی که باید انجام شود، عملی خواهد شد. و این اتفاق در زمان عیسی برای اسرائیل افتاد، و بارها در عهد عتیق برای اسرائیل رخ داده است.

او به الی و شائول وعده‌هایی داده بود و می‌خواست آنها را برکت دهد، اما وقتی آنها از او اطاعت نکردند، او به سادگی مجبور شد آن وعده را لغو کند و توبه کند. و این همان چیزی است که او اینجا می‌گوید. بنابراین، این واقعاً وفاداری خداوند به کلامش یا تعهد او به قومش را نقض نمی‌کند.

و این ترسناک است زیرا خداوند بهترین را برای ما می‌خواهد، اما گاهی اوقات ما از دست می‌دهیم. ما آن برکات را از دست می‌دهیم زیرا از اطاعت کردن امتناع می‌کنیم. خداوند به گناه پاداش نمی‌دهد.

و بنابراین، این روایتی بسیار تأمل‌برانگیز است. و آنچه در فصل‌های بعدی، در فصل سوم، خواهیم دید، این است که خداوند، سموئیل را به عنوان پیامبر خود فرا می‌خواند. بنابراین، خداوند، مرگ ایلی و پسرانش، به این معنی نیست که اسرائیل توسط خداوند رد می‌شود.

خداوند هنوز هم با قوم خود همکاری خواهد کرد. او قرار است رهبر جدیدی به نام سموئیل، پیامبری مانند موسی، را برانگیزد و او را برخواید انگیزد. و سپس در فصل چهارم، سقوط الی و پسرانش را خواهیم دید، و آن نشانه‌ای که آنها در یک روز خواهند مرد، که قرار است اتفاق بیفتد.

و بنابراین، این تضاد بین سموئیل و عیسی و پسرانش در دو فصل بعدی ادامه خواهد یافت، که در درس بعدی به آن خواهیم پرداخت.

این دکتر رابرت چیشولم در حال تدریس در مورد کتاب‌های اول و دوم سموئیل است. این جلسه دوم، اول سموئیل ۱۲-۳۶: ۲ است. بی‌احترامی می‌تواند کشنده باشد.